

## اسامی و صفات مرکب درون‌مرکز و برون‌مرکز در فارسی

ناهید یاراحمدزهی

### مقدمه

در حوزه مطالعات ساختارزایی به مطالعه کلمات مرکب به خصوص بررسی ساختار درونی آنها بسیار توجه شده است. یکی از نظرهای اساسی‌ای که پژوهشگران در این حوزه مطرح کرده‌اند این است که کلمات مرکب درست همانند گروه‌های نحوی دارای هسته هستند. همان طور که می‌دانیم هسته یک گروه نحوی، عنصر واژگانی‌ای است که مقوله نحوی خود را به کل گروه تراوش می‌دهد. به عنوان مثال هسته گروه اسمی حتماً یک اسم است و هسته گروه صفتی نیز حتماً صفت است. بر این مبنا، بعضی از واژه‌شناسان بر این باورند که در کلمات مرکب نیز که معمولاً از ترکیب دو (یا بیشتر) واژه تشکیل می‌شوند، یکی از اجزاء هسته نحوی است و بنابراین مقوله نحوی را به کل کلمه تراوش می‌دهد. در این راستا کلمات مرکبی که هسته آنها در سمت راست (اگر کلمه از چپ به راست آوانویسی شود) قرار گیرد، هسته انتها (right headed)، و آنهایی که هسته‌شان در سمت چپ قرار می‌گیرد هسته ابتدا (left headed) هستند. بعضی زبان‌شناسان همچون ویلیامز (۱۹۸۱) معتقدند که در هر زبان کلمات مرکب عمدتاً از یکی از این الگوها پیروی می‌کنند. به عنوان مثال ویلیامز اصل هسته انتها بودن را برای زبان انگلیسی مطرح کرده و می‌گوید در یک کلمه مرکب عنصر واژگانی‌ای که در سمت راست قرار می‌گیرد هسته نحوی آن است.

این امر در مورد کلمات مشتق که از یک ستاک و وند اشتقاقی ساخته می‌شوند هم مطرح

است. به عنوان مثال لیبر (۱۹۸۲) معتقد است که در یک کلمهٔ مشتق آخرین وند اشتقاقی هستهٔ نحوی کلمه است، زیرا مقولهٔ نحوی کل کلمه را تعیین می‌کند.

(driver- → -[[drive]<sub>V</sub>[er]<sub>N</sub>]<sub>N</sub>)

تمایز دیگری که معمولاً در مورد انواع کلمات مرکب مطرح می‌شود درون‌مرکز (endocentric) و برون‌مرکز (exocentric) بودن آنهاست. این تمایز نوعی تمایز معنایی است. کاتامبا (۱۹۹۳) می‌گوید کلمات مرکب درون‌مرکز به لحاظ معنایی شفاف و قابل پیش‌بینی هستند و یک جزء کلمه هستهٔ معنایی بوده، یعنی به لحاظ معنایی مهمتر است و جزء دیگر یعنی وابسته، هسته را به نحوی محدود و معین (modify) می‌کند، به گونه‌ای که میان معنای هسته و معنای کل کلمه رابطهٔ شمول (hyponymy) وجود دارد. به عنوان مثال «ساعت دیواری» ترکیبی درون‌مرکز در زبان فارسی است که هستهٔ معنایی آن «ساعت» است و مفهوم «ساعت» شامل مفهوم «ساعت دیواری» هم هست. ترکیبهای برون‌مرکز بر خلاف ترکیبهای درون‌مرکز هستهٔ معنایی ندارند و معنای آن را نمی‌توان از طریق جمع معانی واژه‌های تشکیل‌دهنده‌شان حدس زد. به عنوان مثال کلمه مرکب «لباس شخصی» بر نوعی لباس دلالت نمی‌کند بلکه به گروه خاصی از افراد اشاره دارد.<sup>۱</sup>

در این مقاله سعی بر این است که به چند سؤال زیر پاسخ داده شود:

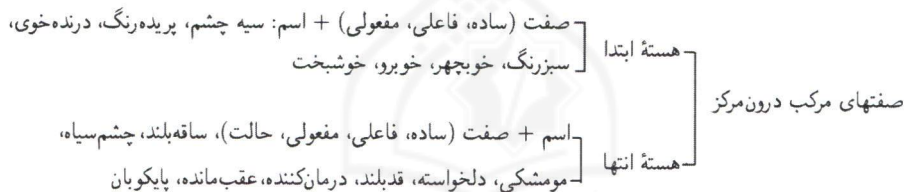
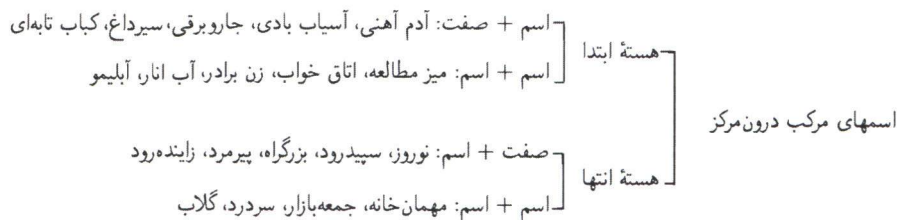
۱. آیا همهٔ اسمها و صفات مرکب در فارسی دارای هستهٔ نحوی هستند؟
۲. زبان فارسی از این منظر زبانی هسته ابتداست و یا هسته انتها؟
۳. آیا میان هستهٔ نحوی و هستهٔ معنایی رابطه‌ای یک‌به‌یک وجود دارد؛ یعنی هستهٔ نحوی در یک ترکیب لزوماً هستهٔ معنایی آن ترکیب هم هست؟
۴. کلمات مرکب ساخته شده با ستاک مضارع فعل در فارسی درون‌مرکز هستند یا برون‌مرکز؟

## ۱. اسمها و صفات درون‌مرکز

در زبان فارسی در کلمات مرکب درون‌مرکز، یعنی کلماتی که دارای یک هستهٔ معنایی و یک وابسته هستند، مقولهٔ نحوی کلمهٔ مرکب با مقولهٔ نحوی حداقل یکی از واژه‌های سازنده‌اش یکسان است و این واژه در همهٔ موارد همان هستهٔ معنایی کلمه است. بنابراین می‌توان گفت که از این

۱. بنا به نظر دکتر علی‌اشرف صادقی، این نوع ترکیبها را باید اصطلاح در نظر گرفت زیرا معنی کلی ترکیب از طریق حاصل جمع معانی اجزاء تشکیل‌دهندهٔ آن قابل پیش‌بینی نیست. در نوشتهٔ حاضر به پیروی از ماتیس (۱۹۷۴) و کاتامبا (۱۹۹۳) ترکیبهایی این چنین ذیل عنوان ترکیبهای برون‌مرکز بررسی می‌شوند.

نوع ترکیبها هسته معنایی کلمه، هسته نحوی آن نیز هست و بنابراین مقوله نحوی خود را به کل کلمه تراوش می‌دهد. در زیر به اختصار به معرفی انواع اصلی اسمها و نیز صفت‌های درون‌مرکز می‌پردازیم و آنها را به لحاظ جایگاه هسته نحوی (که هسته معنایی هم هست) دسته‌بندی می‌کنیم.



تا بدین جای کار به این نتیجه می‌رسیم که اسمها و صفت‌های مرکب درون‌مرکز همگی دارای هسته نحوی نیز هستند. بنابراین ادعای ویلیامز و لیبر در مورد اینکه کلمات مانند گروه‌های نحوی حتماً دارای هسته نحوی‌اند در مورد این دسته از کلمات مرکب فارسی صدق می‌کند. اما همان‌طور که می‌بینیم در زبان فارسی گرایشی غالب در مورد مکان هسته وجود ندارد و این‌گونه ترکیبها هم می‌توانند هسته ابتدا و هم هسته انتها باشند.

## ۲. اسمها و صفات برون‌مرکز

همان‌طور که قبلاً گفته شد کلمات مرکب برون‌مرکز از ترکیب یک هسته معنایی و وابسته‌ای که معنای آن را محدود کند تشکیل نشده‌اند و بنابراین معنای آنها غیر صریح بوده و قابل پیش‌بینی نیست. در زیر به بررسی بعضی انواع اسمها و صفات مرکب برون‌مرکز می‌پردازیم.

اسم + اسم: لاک‌پشت، چرخ‌بال، گل‌خانه، خاریشت.	اسمهای مرکب برون‌مرکز
اسم + صفت: لباس شخصی، کلاه کج، سینه سرخ، دم جنبانک.	
صفت + اسم: سردخانه، سردآب، تیزاب.	
اسم عدد + اسم: هزارپا، چهارپایه، چهارراه، هشت‌پا.	
دو فعل همجنس یا ناهمجنس در حالت‌های مختلف (با یا بدون (واو)):	صفات مرکب برون‌مرکز
کشمکش، دار و ندار، بزن بزن، بگیر ببند، بگو مگو، برو بیا، بزن بکوب.	
اسم + اسم: ماهرو، گوناگون، رنگارنگ، کارد و پنیر، خودش، بزدل، پلنگ‌خو، روباه صفت.	
اسم + صفت: دهن لق، رو سفید، سر بلند، چشم سفید، دهن گشاد، چشم دریده، گردن کلفت، چشم تنگ.	
عدد + اسم: چهار شانه، دو پهلو، دو رو، سه گوش.	صفات مرکب برون‌مرکز
صفت + اسم: بلند پرواز، سفید بخت، شور بخت، شیرین کام، تنگ نظر.	
دو فعل ناهمجنس: بخور (و) نمیر، بشور (و) بپوش.	

همان گونه که ملاحظه می‌شود در بعضی موارد مقوله کلی اسم یا صفت مرکب برون‌مرکز با مقوله نحوی هیچ یک از اجزاء آنها یکی نیست. همین مثالها کافی است که نشان دهیم این ادعا که تمام کلمات مرکب دارای هسته نحوی هستند در مورد زبان فارسی صحیح نیست. اما در بعضی از کلمات مرکب عنوان شده مقوله کلی کلمه با مقوله نحوی یکی از اجزاء سازنده آن هماهنگ است. سؤال این است که آیا می‌توانیم این اجزاء را هسته نحوی این نوع ترکیبات برون‌مرکز فرض کنیم و بگوییم که مثلاً در ترکیب «سینه سرخ»، «سینه» هسته نحوی بوده و مقوله خود را که اسم است به کل کلمه تراوش می‌دهد. لازماً قبول این فرض این است که قبول کنیم هسته نحوی و هسته معنایی می‌توانند مستقل از هم باشند، یعنی ترکیبی که هسته معنایی ندارد لزوماً فاقد هسته نحوی نیست.

طباطبایی (۱۳۸۲) این امر را مردود می‌داند و در کتاب خویش عنوان می‌کند که هسته نحوی لزوماً هسته معنایی کلمه هم هست و نیز اگر کلمه‌ای هسته معنایی ندارد لزوماً هسته نحوی هم ندارد. بنابراین از دید او تمامی کلمات مرکب برون‌مرکز فارسی فاقد هسته نحوی هستند (چون هسته معنایی ندارند). وی همچنین در تأیید ادعای خود فرض می‌کند که حتی در کلمات مشتقی چون «کوشش» و «خطرناک»، وندهای اشتقاقی «-ش» و «-ناک»، که مقوله نحوی کلمه را تعیین می‌کنند و بنابراین هسته نحوی هستند، لزوماً هسته معنایی نیز هستند. وی می‌گوید: «هسته معنایی عنصری است که وابسته (غیر هسته) معنای آن را محدود می‌کند. به عنوان مثال پسوند «-ش» در «کوشش» مفهوم کلی مصدریت را در خود دارد و وقتی ریشه یک فعل به آن افزوده می‌شود معنای مصدریت تعیین می‌یابد و بنابراین «-ش» هسته معنایی است و «کوش» که معنی آن را

محدود می‌سازد وابسته است» (۱۳۸۲: ۲۸). این نوع تعبیر صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا از دید معناشناختی قسمت اعظم بار معنای کلمه بر عهدهٔ ستاک که همان «کوش» است قرار دارد و وند تنها مقولهٔ آن را از فعل به اسم تبدیل می‌کند. طباطبایی همچنین می‌گوید اینکه می‌بینیم در برخی کلمات مرکب برون‌مرکز کل کلمه با یکی از واژه‌های سازنده‌اش هم‌مقوله است به این معنی نیست که کل واژهٔ مرکب مقوله‌اش را از آن واژه گرفته است. می‌دانیم که بسیاری از کلمات که قطعاً هستهٔ نحوی دارند دارای هستهٔ معنایی در درون خود نیستند. به عنوان مثال بسیاری از افعال مرکب فارسی نظیر «رنج بردن، سختی کشیدن، خراب ساختن، پراکنده ساختن و...» به لحاظ معنایی برون‌مرکز هستند اما جزء فعلی که به لحاظ دستوری صرف می‌شود. قطعاً هستهٔ نحوی بوده و مقولهٔ کل کلمه را تعیین می‌کند. در زبان انگلیسی هم افعالی نظیر "take in, go off" که به لحاظ معنایی برون‌مرکز هستند دارای هستهٔ نحوی از نوع فعلی هستند که مقولهٔ کل کلمه را تعیین می‌کند. کاتامبا (۱۹۹۳) نیز عنوان می‌کند که کلمه‌های مرکب چه درون‌مرکز و چه برون‌مرکز همگی دارای هستهٔ نحوی هستند. وی کلمات مرکبی چون «lazy bones» و «blue nose» را مثال می‌زند که اگر چه دارای هستهٔ معنایی نیستند (برون‌مرکزند) اما هستهٔ نحوی (bones, nose) دارند که مقولهٔ خود را به کل کلمه تراوش می‌دهد.

بر این مبنا شاید بتوان کلمات برون‌مرکز را در زبان فارسی به دو دسته تقسیم نمود. یک دسته دارای هستهٔ نحوی هستند نظیر: کلاه‌کج، سفیدبخت، سینه‌سرخ، چشم‌سفید و هزارپا و دستهٔ دیگر فاقد هستهٔ نحوی هستند مانند: کشمکش، بشور (و) ببوش، ماهرو... .

تا اینجا بحث به این نتیجه می‌رسیم که در کلمات مرکب در زبان فارسی برخلاف ادعاهای ویلیامز و لیبر، حضور هستهٔ نحوی ضروری نیست و جایگاه هستهٔ نحوی نیز تابع گرایشی عام (صرفاً هستهٔ ابتدا و یا هستهٔ انتها) نمی‌باشد.

### ۳. کلمات مرکب ساخته شده با ستاک مضارع فعل

در فارسی کلمات بسیاری وجود دارند که دستوریان سنتی آن را صفت فاعلی مرخم می‌نامند، مانند «دانشجو»، «خودبین»، «مشکل‌پسند»، «خداشناس». طباطبایی نیز در کتاب خود بر این عقیدهٔ دستوریان سنتی صحنه می‌گذارد و عنوان می‌کند که در این کلمات واژهٔ دوم ستاک فعل نیست بلکه صفت فاعلی مرخم است. در ادامهٔ بحث ما به بررسی دلایلی که طباطبایی در دفاع از این نظر مطرح می‌کند می‌پردازیم و سپس با تکیه بر مباحث زبانگذر، فرضیهٔ دیگری در مورد این گونه ترکیبات مطرح می‌کنیم.

الف) طباطبایی می‌گوید «اگر جزء دوم این کلمات را ریشه فعل به حساب آوریم یعنی بگویم واژه‌ای مانند وطن‌پرست حاصل ترکیب «اسم + ریشه فعل» است، این مسئله پیش می‌آید که این کلمه در مقام صفت مقوله‌اش را از کدام یک از اجزایش گرفته است؟ به بیان دیگر صفت بودن «وطن‌پرست» چگونه حاصل آمده است؟ زیرا چنانکه گفتیم واژه‌های مرکب درون‌مرکز مقوله نحوی خود را یکی از واژه‌های سازنده‌شان می‌گیرند. اگر وطن‌پرست را حاصل ترکیب اسم و ریشه فعل به شمار آوریم، هیچ کدام از این دو کلمه نمی‌تواند باعث صفت شدن آن شود» (۱۳۸۲: ۶۸).

در دلیلی که طباطبایی مطرح می‌کند درون‌مرکز بودن این گونه کلمات مرکب محرز فرض شده است و بر همین مبناست که وی اصرار دارد جزء دوم حتماً باید صفت فاعلی مرخم باشد زیرا در غیر این صورت نمی‌توانیم صفت بودن ترکیبی درون‌مرکز را که هیچ یک از اجزاء آن صفت نیستند توجیه کنیم (زیرا ترکیبات درون‌مرکز حتماً دارای هسته نحوی هستند)، اما نکته اینجاست که جزء دوم در این کلمات (ستاک مضارع فعل) هیچ گاه به تنهایی نه در زمان حال و نه در دوره‌های گذشته زبان فارسی به معنی صفت فاعلی به کار نرفته و نمی‌رود. در این صورت اگر فرض کنیم که این ترکیبها واقعاً از «اسم + ستاک مضارع فعل» تشکیل می‌شوند، آنگاه به لحاظ معنایی این ترکیبها درون‌مرکز نخواهند بود زیرا معنای نهایی ترکیب از حاصل جمع معنای یک اسم و ستاک فعل قابل دستیابی نیست (به عنوان مثال وطن‌پرست نه نوعی وطن است و نه نوعی پرستیدن بلکه دلالت بر کسی دارد که وطنش را می‌پرستد) و معنای کل ترکیب که (قطعاً صفتی است) در شمول معنایی هیچ یک از اجزاء (اسم یا ریشه فعل) وجود ندارد. در این حالت نیازی نیست که در اجزاء درونی این ترکیب به دنبال واژه‌ای با مقوله صفتی باشیم زیرا با در نظر گرفتن آنچه گفته شد این ترکیب برون‌مرکز است و حضور هسته نحوی در آن الزامی نیست.

ب) دلیل دوم طباطبایی این است که این نوع کلمات از نظر معنی با صورت غیر مرخم آنها همانند هستند. برای مثال «سازمان‌ده» و «فرش‌فروش» دقیقاً هم معنی «سازمان‌دهنده» و «فرش‌فروشنده» هستند. این دلیل هم برای فرض اینکه این دو ساختاری دقیقاً مشابه دارند کافی نیست، زیرا عباراتی نظیر «کسی که سازمان می‌دهد» و «کسی که فرش می‌فروشد» هم هم معنی سازمان‌ده و فرش‌فروش هستند، اما به لحاظ ساختاری نمی‌توان آنها را یکی فرض کرد.

طباطبایی در ادامه بحث خود به اثبات صفت بودن این گونه ترکیبها با استفاده از معیارهایی چون به کار رفتن آنها با پسوندهای تصریفی چون «تر» و «ترین» و قیدهای تشدیدکننده چون «خیلی» و نیز استفاده از آنها به عنوان توصیف‌کننده اسم می‌پردازد، که البته این توضیحات هم مغایر با آنچه در این مقاله بیان می‌شود نیست زیرا ما نیز آنها را صفت منتها از نوع برون‌مرکز آن در نظر می‌گیریم.

ج) طباطبایی هم‌چنین در مورد کلمه‌های مرکب بسیاری از این نوع که به نظر می‌رسد اسم هستند مانند (قالبساز، شهردار، حروفچین، هواسنج) این توجیه را ارائه می‌کند که این ترکیبها ابتدا صفت بوده‌اند و بعداً از طریق اشتقاق صفر به اسم تبدیل شده‌اند، در حالی که اگر این ترکیبها برون‌مرکز باشند آنگاه با توجه به اینکه نیازی قطعی به وجود واژه‌ای هم‌مقوله با ترکیب در داخل خود ترکیب وجود نخواهد داشت دیگر نیازی به فرض وجود اشتقاق صفر هم نخواهد بود. زیرا این ترکیبها اسامی به لحاظ معنایی برون‌مرکزی خواهند بود که یا هستهٔ نحوی دارند (گل‌فروش، هواسنج) و یا هستهٔ نحوی ندارند (آرام‌یز، زودیز).

د) و به عنوان آخرین نکته اینکه طباطبایی به بعضی ترکیبها اشاره می‌کند که به لحاظ صوری دقیقاً مانند نمونه‌های قبلی هستند، اما چون به لحاظ معنایی غیر قابل پیش‌بینی هستند نمی‌توان آنها را درون‌مرکز فرض نمود. وی این نمونه‌ها را استثناء فرض کرده و اذعان می‌کند که آنها ترکیباتی برون‌مرکز هستند. در زیر به ذکر چند مثال از این کلمات می‌پردازیم.

خودرو: به معنی «رویندهٔ خود نیست»، بلکه به معنی «خود می‌روید» است.

خودنویس: به معنی «نویسندهٔ خود نیست»، بلکه به معنی شیئی است که می‌نویسد.

پیاده‌رو: به معنی «پیاده رونده نیست»، بلکه معنی مکانی دارد.

آب‌پز: به معنی «آب پزنده نیست»، بلکه به معنی «پخته شده با آب» است.

دست‌باف: به معنی «بافندهٔ دست یا با دست نیست»، بلکه به «معنی بافته شده با دست» است.

طباطبایی عقیده دارد که این کلمات بسامد کمی دارند و استثناء یک قاعدهٔ کلی محسوب می‌شوند. اما اگر فرض کنیم که ترکیباتی که با بن مضارع فعل ساخته می‌شوند همگی برون‌مرکز هستند، دیگر نیازی نیست به وجود استثنائات تن در دهیم.

#### ۴. کلمات ساخته شده با ستاک فعل به عنوان ترکیباتی برون‌مرکز

کارن استفان چانگ در مقاله‌ای با عنوان (Verb+Noun Function-Describing Compounds) به این امر اشاره می‌کند که در بسیاری از زبانها، فعل با یک متمم اسم ترکیب می‌شود تا اسم دیگری با معنایی جدید بسازد. فعل عموماً بیانگر یک عمل است و اسم نقش کنش‌گر و یا کنش‌پذیر را دارد و گاه نیز به خصوص اگر فعل لازم باشد در رابطه‌ای سست‌تر با فعل قرار می‌گیرد. این ترکیبات همگی به لحاظ معنایی برون‌مرکز هستند. در زبان انگلیسی هم نمونه‌هایی از این نوع ترکیب وجود دارد. به عنوان مثال اسم (breakfast) که از ترکیب فعل (break) و اسم (fast) حاصل می‌شود به لحاظ معنایی نه نوعی شکستن است و نه نوعی روزه، بلکه به معنی صبحانه است، یعنی آنچه عملکردش پایان دادن به روزه است، کلمات دیگری

چون (pickpocket) و (passport) نیز همین‌گونه‌اند. البته تعداد این گونه ترکیبات در زبان انگلیسی زیاد نیست. اما در زبان‌هایی نظیر اسپانیایی، چینی و فرانسوی این نوع ترکیبات به وفور یافت می‌شوند. در ذیل به موارد کاربرد و معانی مختلف این نوع ترکیبات در این زبانها می‌پردازیم و آن را با کلمات مرکب فارسی که با ستاک مضارع فعل ساخته شده‌اند مقایسه می‌نماییم و در نهایت سعی می‌کنیم به نتیجه‌ای کلی از این بحث دست یابیم.

الف) کلمات مرکب از این نوع در معنی ابزار و اشیاء و وسایل به کار می‌روند:

اسپانیایی: abrekatas (opens+cans)=can opener

در قوطی بازکن قوطیها + باز می‌کند

guardafango (protects from+mud)=fender

گل‌گیر گل + محافظت می‌کند

چینی: hùmiàn (protect+face)=protective mask

ماسک محافظ صورت + محافظت کردن

فرانسوی: ouvre-boîte (opens+cans)=can opener

در قوطی بازکن قوطیها + باز می‌کند

grille-pain (toasts+bread)=toaster

برشته‌ساز نان + برشته می‌کند

فارسی: مدادتراش، هواسنج، موگیر، گل‌گیر، کباب‌پز، پلوپز، بادگیر، آسمان‌خراش، موجین، زانوبند، جای‌ساز، ساندویچ‌ساز، خودپرداز.

ب) بسیاری از کلمات مرکب از این نوع در این زبانها اسامی شغل و حرفه هستند و یا به انواع خاصی از افراد اشاره می‌کنند، مانند:

اسپانیایی: guardalmacen (watches+store)=store keeper

مغازهدار مغازه + مراقبت می‌کند

picapleitos (picks+disputes)=fight picker

جنگ طلب مناقشه‌ها + باعث می‌شود

sījī (operate+machine)=driver چینی:

راننده ماشین + به راه انداختن

līnghang (lead+ship)+navigator

ناخدا کشتی + هدایت کردن

garde-côte (watches+coast)=coast guard فرانسه:

نگهبان ساحل ساحل + مراقبت می‌کند

garde-magasin (watches+store)=store keeper

مغازه‌دار مغازه + مراقبت می‌کند

فارسی: شهردار، فرش فروش، کتابدار، حسابدار، کارپرداز، کلیددار، کفش دوز، پینه دوز، نامه‌رسان، خانه‌دار، صندوقدار، مال خر، جامعه‌شناس.

(ج) از این نوع ترکیبها برای نامگذاری حیوانات و گیاهان استفاده می‌شود:

saltamontes (jumps over+hills)=grass hopper اسپانیایی:

ملخ تپه‌ها + می‌پرد روی

portaalmizcle (carries+musk)=musk deer

آهوی ختن مشک + حمل می‌کند

fang feng (guard against+wind)=Fang Feng Plant چینی:

گیاه فنگ فانگ باد + مقابله می‌کند

فارسی: شب‌تاب، گورکن، مورچه‌خوار، دارکوب، لاش‌خور، ماهی‌خوار.

قبل از نتیجه‌گیری ذکر دو نکته ضروری است. همان طور که می‌بینیم صورت فعل به کار رفته در ترکیبهای مورد نظر در فرانسه و اسپانیایی سوم شخص مضارع است، اما در زبان انگلیسی و چینی به صورت ساده که می‌توان آن را به صورت دوم شخص امر هم در نظر گرفت به کار رفته است. استفان در ابتدای مقاله‌اش با ذکر این مورد اذعان می‌کند که لیود (۱۹۶۸) و دامستر (۱۹۶۷) نظریه‌ای عنوان کرده‌اند بر این مبنا که فعل در این ترکیبات اسپانیایی و فرانسوی در اصل فعل امر دوم شخص مفرد بوده است (همان صورتی که در انگلیسی و شاید هم فارسی دیده می‌شود) اما با زیاتر شدن این صورتهای ممکن است نوعی تحلیل و بازنگری صورت گرفته و فعل به عنوان صورت مضارع سوم شخص مفرد تعبیر شده باشد و سپس صورتهای جدید به قیاس به همین تحلیل ساخته شده باشند. اگر این فرض صحیح باشد، شاید در ارتباط با زبان فارسی نیز بتوانیم بگوییم که جزء دوم در واقع در اصل صورت امر بوده که امروزه بدون اینکه به لحاظ صوری تغییری یافته باشد به صورت فعل مضارع سوم شخص تعبیر می‌شود (مشکل‌پسند = مشکل می‌پسند) و شاید حضور ترکیبهایی که در آنها جزء دوم به وضوح صورت فعل امری دارد شاهی بر این ادعا باشد. نظیر باج‌بگیر، آتش‌بیار، حقوق‌بگیر، بادبزن، بدبیار.

نکته دوم اینکه به نظر می‌رسد این نوع ترکیبها در زبان فارسی بسیار زیاتر از زبانهای عنوان شده در بالا باشند، زیرا این ترکیبها در معانی بسیار متنوع‌تر به کار می‌روند و نیز اینکه جزء اول در این ترکیبها در فارسی لزوماً یک اسم نیست. در زبانهای عنوان شده این ترکیبها فقط در حالت اسم به کار می‌روند، اما در زبان فارسی بسیاری از این ترکیبها صفت هستند و جالب این است که این صفات لزوماً معنی فاعلی هم ندارند (دست‌بافت، آب‌پز، دست‌انداز) (رک. صادقی ۱۳۸۳). این امر را می‌توان این گونه توجیه کرد که کلمات مرکب برون‌مرکز در فارسی همان گونه که قبلاً هم گفته شد لزوماً دارای هسته نحوی نیستند، (اما می‌توانند هسته نحوی هم داشته باشند). بنابراین ساختن صفت از دو کلمه که هیچ کدام صفت نیستند به شرطی که ترکیب حاصل برون‌مرکز باشد مانعی ندارد، کما اینکه «دوپهلو» و «چهارشانه» هم صفت‌هایی‌اند که هسته صفتی ندارند.

با تمام این تفاسیر شاید بتوان گفت که این نوع ترکیبات در زبان فارسی که بسیار هم زیاده هستند از نوع برون‌مرکزند، کما اینکه بسیاری ترکیبهای برون‌مرکز از همین نوع در زبانهای دیگر نیز وجود دارند که آنها هم بسامد فراوانی دارند.

### کتابنامه

انوری، حسن و حسن احمدی گبوی، ۱۳۷۵. دستور زبان فارسی. ۱ و ۲، انتشارات فاطمی.  
صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۳. «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل»، دستور، ش ۱ (ویژه نامه نامه فرهنگستان).  
طباطبایی، علاءالدین، ۱۳۸۲. اسم و صفت مرکب در زبان فارسی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

Jensen, J., 1990. *Morphology, Word Structure in Generative Grammar*. John Benjamins Publishing Co.

Jullian, P., *Uncovering Implicit Information in Original Compounds*. <http://www.l.oup.Co.uk/eHj/hdb/volume-56/Issue>.

Katamba, F., 1993. *Morphology*. MacMillan Press LTD.

Lieber, R., 1982. "Argument Linking and Compounding". *Linguistic Inquiry* 14. 251-286.

Matthews, P., 1974. *Morphology*. Cambridge, CVP.

Shaki, M., 1964. *A Study on Nominal Compounds in Neo-Persian*. Praha Nakladatelstvi, Ceskoslovenske Akademie Ved.

Steffen Chang, K., 1994. *Verb+Noun Function-Describing Compounds*. National Taiwan University.

Williams, E., 1981. "Argument Structure and Morphology". *Linguistic Review* 1. 81-114.



